

تحولات اصلاحات قضایی در دوره امیرکبیر و سپهسالار

محمود مرتضایی فرد^۱ - علی بیگدلی^۲ - علیرضا علی صوفی^۳

دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹ - پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۲

چکیده

در عهد ناصری، امیرکبیر و سپهسالار، دارای برنامه‌های اصلاحی در سازمان قضایی هستند. در زمان این دو، مهم‌ترین چالش‌های قضایی، محاکم عرف و شرع، میزان و نحوه دخالت روحانیون در قضاوت و تغییر نگرش در حوزه قضا است. در مقاله حاضر، نسبت این دو اصلاح نظام قضایی، بررسی شده است. نتیجه مطالعه، نشان می‌دهد اصلاحات عمده امیرکبیر در نظام قضایی شامل: اصلاح محضر شرع، ایجاد دیوان خانه عدالت، الغای سنت بست‌نشینی و کاهش مواجب و حقوق علما؛ بوده و نیز سمت و سوی اصلاحات سپهسالار در نظام قضایی اعلان و اجرای کتابچه دستورالعمل دیوانخانه عدلیه، نگارش تعدادی قانون برای حمایت از حقوق رعیت و تحدید قدرت حکام و ایجاد ساختار قضایی مدرن بوده است. هر دو اصلاحگر تلاش داشتند تا محکمه عرف را در برابر محکمه شرع قوت ببخشند. به نظر می‌رسد گذشته از شباهت این دو، عملاً دو رویکرد متفاوت برای اصلاح داشته‌اند. امیر به دنبال اجرای عدالت به معنای کلاسیک آن با انجام اصلاحاتی تحت تأثیر غرب بوده است. اما سپهسالار، سعی دارد تا ایجاد قانون، بعنوان موتور محرکه بخشهای دیگر جامعه در جهت ترقی و تجدد استفاده شود...

واژگان کلیدی: نظام قضایی دوره قاجار، امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار، ناصرالدین

شاه، محاکم شرع

-
۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور، مرکز تحصیلات تکمیلی (نویسنده مسئول)
mortezaefard@yahoo.com
mmmm@yahoo.com
ar.soufi@yahoo.com
 ۲. استادیار تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
 ۳. دانشیار تاریخ دانشگاه پیام نور

۱. مقدمه

نظام قضایی و نحوه قضاوت و داوری، یکی از دستاوردها و نیازهای الزامی جامعه بشری است که از دیرباز وجود داشته و عصر ناصری در دوران قاجاریه نیز از این امر مستثنی نیست. اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم لزوماً نیازمند داشتن اقتدار است. جوامع انسانی نیز همیشه بدلیل کارکرد مثبت آن، بخشی از اختیارات خود را با توجیه اسطوره، دین و یا قرارداد اجتماعی در اختیار نهاد دیگری قرار داده‌اند، تا با واگذاری داوطلبانه‌ی بخشی از قدرت، اجازه اعمال زور را جهت ایجاد نظم و حفظ امنیت جامعه به سازمان حاکمیت داده باشد. قضاوت و ساختار آن که از دوران ایران باستان تا زمان ساسانیان تکمیل شده بود، با تغییراتی و باهمان مدل دوران ساسانیان، وارد دنیای خلافت اسلامی شد. در کتب بجای مانده از دوران ساسانی همچون "ماتیگان هزاردستان" و "شایست، ناشایست" ثواب و عقاب رفتار انسان، معاصی و جرائم هرکدام ذکر شده است. تشکیلات دیوانی قاجاریه نیز، تقلیدی از نظام قضایی صفوی است (امین، ۱۳۸۲: ۳۱). در دوره صفوی، شیخ الاسلام، عالی‌ترین مقام قضایی را عهده‌دار بود و در کنار آن، "صدر خاصه" نیز در کنار دیوان بیگی، در محاکم قضایی حضور داشته است (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۷۴). «در امور جنائی همکه محاکم شرعی معمولاً دخالتی نداشتند، حاکم مهمترین مرجع قضایی ایالت به‌شمار می‌رفت. به تبعیت از منابع معتبر می‌توان گفت که حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزائی در تمام مملکت تنها منحصر به تشکیلات قضایی درباری بود. شاردن می‌گوید تنها شاه بود که می‌توانست مجازات اعدام را برای کسی مقرر دارد. هرگاه دیوان بیگی، دربار یا تشکیلات قضایی ایالات کسی را مستحق مجازات اعدام می‌یافتند مطلب را به عرض شاه می‌رساندند و وی بود که درباره مرگ و زندگی جنایتکار تصمیم مقتضی می‌گرفت» (برن، ۱۳۴۹: ۹۵).

در عهد ناصری، دو صدر اعظم متفاوت اما با خط مشی مشابه بر سر قدرت آمدند: یکی، میرزا تقی خان فراهانی ملقب به امیرکبیر و دیگری، میرزا حسین قزوینی ملقب به سپهسالار که تلاش‌هایی در جهت اصلاح نظام قضایی حکومت نمودند. در این مقاله با بررسی اقدامات آنها، در پی کشف نسبت میان این دو دوره و دلایل موفقیت/ ناکامی آن هستیم. مساعی جمیله‌ای که بعدها با وقوع انقلاب مشروطه، بیشتر و باکیفیت‌تر به بار نشست و پی نظام قضایی فعلی ایران را ساخت. در این نوشتار طی سه بند، وضعیت کلی نظام قضایی قاجار، اصلاحات امیرکبیر و سپس،

تحولات دوره سپهسالار را در زمان ناصرالدین شاه قاجار مطالعه می‌شود. تحلیل به مثابه برگی از تاریخ حقوق قوه قضائیه ایران که به طرز شگفت‌انگیزی، همچنان مسأله امروز ما نیز هست.

۲. چالش‌های قضایی دوره قاجار

در ابتدای دوران قاجار، نظام قضایی با چالش‌های جدیدی روبرو شد. مواردی که مختص قاجار بود و مجموعاً اعمال قضاوت و تظلم خواهی را کند و بی کیفیت نموده بود که ذیلاً دسته‌بندی شده‌اند:

الف- قاجاریه نسبت به حکومت صفوی عملاً تمرکز کمتری بر امور دیوانی داشت. نگاه ایلی و شیوه حکومت قاجارها اجازه تمرکز را تا حد زیادی از دولت مرکزی سلب کرده بود. در این میان، نداشتن دیوان مرکزی یکی از نقاط اصلی و ضعف قاجاریه محسوب می‌شد. درحالی که اعمال قانون و اجرای آن بصورت یکنواخت و بدور از هر گونه سوگیری و دخالت حاکمان می‌توانست ابزار کنترلی مناسبی محسوب شود. اقتداری که شرط لازم بود، اما در بعد قضایی از چند سو تضعیف می‌شد.

ب- در نظام قضایی نیز شاه مانند دیگر مؤلفه‌های جامعه، حرف اول و آخر را می‌زد. «اراده شاه بمنزله قانون» و «شاه مالک تمام ثروت‌های ایران» بود (درووایل، ۱۳۴۸: ۲۰۷). قرار گرفتن در طول همین قدرت بود که اقدامات خودسرانه حاکمان مانند تنبیه، زندان و اعدام توجیه می‌شد.

پ- در امور جنایی مشکلات موجود را حاکم در شهر و بعد از او کدخدایان در روستاها و در ایالات، کلانتران و ایلخانان بر اساس عرف خود، بررسی کرده و رأی را صادر و اجرا می‌کردند و مرکزیت واحدی وجود نداشت (بنجامین، ۱۳۶۳: ۳۳۱). محاکم شرع نیز توسط مجتهدین و شیخ‌الاسلام‌ها اداره می‌شد، هرچند که شیخ‌الاسلام منصوب شاه بود اما موروثی شدن آن باعث می‌شد که تا میزان زیادی اجازه پرورش قضاوت متبحر گرفته شود. نهایتاً مرجع تشخیص و گاهی اجرای حکم، مجتهدین بودند. عدم وجود متن و قانون ثابت یا کتاب خاصی که به دور از اقوال ضد و نقیض و ناسخ و منسوخ باشد، موجب شده بود که اداره محاکم با چالش جدی روبرو باشد. حکمی را که یک محکمه بر اساس یکی از اقوال صادر کرده بود، می‌توانست در محکمه‌های دیگر و بنا بر قولی دیگر، نقض شود و مجدداً بررسی و حکم صادر گردد. اعتقاد به

اینکه قانون شریعت برای همه موارد کاربرد دارد (فلور، ۱۳۸۸: ۱۶) نکته‌ای بود که منجر به دخالت روحانیون در احکام عرف نیز می‌شد.

ت- عدم وجود دفاتر رسمی و صدور قباله در دفتر و امکان جعل اسناد، یکی دیگر از اشکالات عمده این نظام قضایی بود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۵)، چرا که در صورت صدور قباله نیز می‌توانست در محکمه دیگری، مجدداً حکمی صادر و رأی قبلی نقض شود.

ث- با سلطنت فتحعلیشاه قاجار، شاهد تقویت اقتدار روحانیون هستیم. دوره‌ای که عصر طلایی روحانیون و مجتهدین محسوب می‌شود. نیاز قاجاریه به کسب مشروعیت از طریق روحانیت بعنوان "سلطان شیعه" به قدرت روحانیت افزوده و رابطه آنها با شاه را عمیق می‌کرد. گذشته از آن، نقش روحانیت در جنگ‌های ایران و روس و توسعه سازمان روحانیت در این دوره، اثرگذاری قشر روحانی را بیشتر کرده بود. غلبه نهایی اصولیون بر اخباریون در این عصر نیز به روحانیون اهل فتوا قدرت بیشتری می‌بخشید (امین، ۱۳۸۲: ۳۱) مجتهدان به عنوان صاحبان ولایت عامه، گذشته از منصب فتوا و قضا و صدور احکام شرعی تاحدی در اجرای حکم هم مبسوط‌الیه بودند و خود احکام را اجرا می‌کردند.

ج- بر اساس فصل ۷ معاهده ترکمنچای، حق کاپیتولاسیون به روسیه داده شده بود. در ادامه بر اساس قانون کشورهای کامله الوداد، کاپیتولاسیون به بقیه کشورهای خارجی نیز تعمیم داده شد که ضربه‌ای بر محاکم عرف و توانایی اعمال قانون در ایران محسوب می‌شد. تثبیت قدرت و نقش روحانیت که ارتباط تنگاتنگی با عامه جامعه یافته بود، اجازه مخالفت با نظر روحانیت را به راحتی به صدر اعظم و حتی شاه نمی‌داد، چرا که از یک طرف، شاه و دولت نگران قدرت بیشتر روحانیت و دخالت بیشتر آنان در سیاست - به عنوان تنها نهادی که می‌توانست رقیب و قدرت محسوب شود - بودند، و از طرفی، در برخی از امور برای پیشروی اهداف خود به روحانیت نیاز داشتند، نقش دوگانه‌ای که هم یار و مددکار دولت بود و هم دخالت‌هایش می‌توانست درد ساز شود. رقابت‌های داخلی روحانیت، سوء استفاده‌های مالی و دسته‌بندی‌های داخلی می‌توانست بر روند قضایی و حتی سیاسی جامعه تأثیر بگذارد. مثلاً در جنگ‌های ایران و روس جهت حفظ بیضه اسلام و حراست از دین، و یا در فتنه «باب» که مشغول ترویج نظری بر خلاف عقیده عموم مسلمین بود، فتحعلیشاه نیازمند حمایت روحانیت بود. امیر از طرفی با اندیشه باب موافق نبود و از سوی دیگر، حذف باب توسط روحانیون می‌توانست به نفوذ و قدرت آنها

بیفزاید. امیر از سویی نیز می‌دانست که اصلاح تشکیلات جدید قضایی بر خلاف میل روحانیت عملی نخواهد بود (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۶۵).

ح- هرگونه آیین‌نامه و نگارش قانون نمی‌توانست از مهمترین منبع دینی و حقوقی جامعه یعنی قرآن و سنت پیامبر و ائمه شیعه به دور باشد. در صورت عدم رعایت شرایط مذکور نیز می‌توانست موجبات بدعت و کیفر ناشی از آن را فراهم کند. کما اینکه در دوره سپهسالار بعد از نشر مجله وقایع عدلیه و اشاره به نوشتن قانون، شاه شخصاً به مسأله ورود کرد و به خاطر اینکه نگارش قانون به معنی بدعت فرض و تبلیغ نشود، از انتشار آن جلوگیری کرد. به همین خاطر است که هم امیرکبیر و هم سپهسالار ضمن انجام اصلاحات قضایی از حضور علما و شریعت بهره‌برداری کردند. تلاش روشنفکران برای معرفی شدن محاکم قضایی و جدایی دین از سیاست، چندان عملی نبود. خواه ناخواه، نیاز جامعه به حضور روحانیت بعنوان مفسر دین اسلام، حضور روحانیت را در این عرصه پر رنگ‌تر نیز می‌کرد. مستشارالدوله تأکید می‌کند که "در فقه اسلام اقوال ضعیف وجود دارد و نیاز است تا علما متفق شده قوانین شریعت را معین فرموده، بنویسند و همه مهر کنند و اولیای دولت و وکلای ملت نیز مهر کرده در خزانه ضبط نموده و از روی آن نسخ متعدد طبع کرده و تمام حکام بدانند که بنای عمل عامه مردم بر شریعت است و قادر به اجرای حکم خلاف قانون شریعت نخواهد بود (مستشارالدوله، بی تا: ۲۶).

خ- در دوران فتحعلیشاه، محاکم شرع در اختیار شیخ‌الاسلام و محاکم عرف بر عهده دیوان‌خانه بود. رئیس دیوان‌خانه را در این دوره «صدر دیوان» می‌نامیدند (مستوفی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۹۲). عباس میرزا نیز بعنوان ولیعهد در تبریز بر انتخاب محاکم شرع دقت داشت و دیوان‌خانه‌ای جدید نیز در تبریز تأسیس کرده بود که به سایر شهرهای آذربایجان نیز نماینده می‌فرستاد (فلور، ۱۳۸۸: ۳۳). عباس میرزا حتی به شیوه گذشتگان ماهی یک روز به دیوان مظالم می‌نشست. فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۶ یک دیوان مرکزی راه‌اندازی کرد که شامل سه عضو غیر مذهبی و یک عضو مذهبی روحانی بود. قبلاً نیز در محاکم صفوی چیزی شبیه به این وضعیت وجود داشت. این اصلاح اولیه فتحعلیشاه ظاهراً چون برخلاف منافع اعضای متنفذ درباری و دستگاه اداری بود، متوقف شد. در زمان محمد شاه توسط قائم مقام که قبلاً نیز در ایجاد تحولات فراگیر در آذربایجان با عباس میرزا همکاری داشت، تحولات جدیدی در شکل و وضعیت قضایی ایجاد

گردید. قائم مقام «دیوان عدالت» را تأسیس کرد که ریاست آن را امیر دیوانخانه بعهدہ داشت. اعضای دیوانخانه به قرار زیر بودند:

۱- صدر دیوان: بعنوان نماینده علما.

۲- امین دیوان: بعنوان خواجه باشی حرم که به امور مربوط به نسوان رسیدگی کند.

۳- امین نجبا: بعنوان نماینده خانواده قاجار.

۴- امیر لشکر: بعنوان نماینده قدرت نظامی.

۵- مستوفی دیوان: که به امور مالی نظارت داشت.

۶- ناظم عدالت، دادستان.

۷- منشی دیوان (فلور، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۴۸).

مرافعاتی که دیوان به آنها رسیدگی می کرد توسط منشی ها و محررها تهیه می شد. دیوان یک شاخه اجرایی هم داشت. نایب فرارش که به مرافعات مربوط به تهران و نایب غلام که با مرافعات مربوط به ایالات سر و کار داشتند. نایب خلوت مسئول ابلاغ گزارش دیوان به شاه بود. حتی اگر شاه به خلوت رفته بود، نیز اجازه داشت که ابلاغ خود را انجام دهد. ظاهراً دیوان در پنج سال نخستین به سبب تازگی اش در رفع تظلمات و اجرای عدالت، آبرویی دست و پا کرد. پس از دوره ابتدایی اما به تدریج در زمان صدارت میرزا آغاسی، نفوذ دیوان به کاهش گرایید.

۳. نقد اصلاحات قضایی امیرکبیر در محاکم قضاییو کاوی ابعاد اصلاحات عمده

امیرکبیر در نظام قضایی

اصلاحات صورت گرفته در شکل و ساختار نظام قضایی قبل از امیرکبیر، عموماً بخشی و بیشتر در محاکم عرف بود و محاکم شرع به علما واگذار گردیده بود. ولی در دوره امیرکبیر، در کنار دیگر تحولات ساختاری و بنیادی، به نظام قضایی نیز توجه جدی و برای آن، برنامه ریزی شد. تا قبل از این، گذشته از عدم وجود قانون یا آیین نامه واحد و دستورالعمل مشخص، مقام قضایی از استقلال نیز برخوردار نبود (آدمیت، ۱۳۹۳: ۳۰۹) و هنوز تفکیک قوا هم صورت نگرفته بود. در ایالات، حاکم بعنوان نماینده شاه عملاً مسئولیت اجرا و قضاوت را با هم برعهده داشت. در ابتدا امیر خود به قضاوت می نشست، ولی بعد از اشتباهی که در صدور یک حکم انجام داد، از قضاوت کناره گرفت (اقبال، ۱۳۹۲: ۱۴۲). از سوی دیگر، امیر در کنار جلوگیری از نفوذ

حاکمان می‌بایست نقش نظارتی دولت را در نظام قضایی ایجاد می‌نمود. در بخش شرع، امیر از استقلال دستگاه قضایی که در دست روحانیت بود حمایت می‌کرد و در این خصوص، به روحانیت اطمینان داشت. عمده مشکل امیر با روحانیونی بود که از قدرت مذهبی سو استفاده می‌کردند (آدمیت، ۱۳۹۳: ۳۰۹). به همین دلیل، سیاست برخورد امیر با روحانیون در راستای اصالت سیاست عرفی‌اشو در جهت جلوگیری از دخالت روحانیون در کار سیاسی و مقابله با سنت پرستی آنها بود. امیر وضعیت روحانیت و مقابله آنها را در برابر تغییرات خوب می‌شناخت و از وضعیت عثمانی و اتفاقات آن مطلع بود. کرزن هنگام توصیف دوران ناصرالدین شاه، ضمن تأکید بر تضعیف روحانیت در دوره او "این رسم و ترتیب تازه" را از اثرات "صدر اعظم مقتدر او میرزا تقی خان" می‌داند که "شیخ‌الاسلام تبریز را بازداشت" و "مسجدش را بست" و قدرت نمایی او با "تفوق نفوذ محاکم شرعی سخت منافات" داشت (کرزن، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۹۰). اصلاحات امیر در نظام قضایی را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی نمود: ۱- اصلاح محضر شرع. ۲- بنای دیوان خانه عدالت. ۳- رسیدگی به دادخواهی‌های مردم علیه دولت. ۴- شیوه جدید دادخواهی اقلیت مذهبی. ۵- ممنوعیت اعمال رسم شکنجه که هر یک را جداگانه بررسی می‌نماییم.

۴. اصلاح محضر شرع

تا قبل از امیر، بیشتر اصلاحات قضایی در خصوص محاکم عرف انجام شده بود. شاید بدلیل مخالفت روحانیون و ورود به حوزه تخصصی آنها کسی حاضر نبود، هزینه بدعت را به خود بخرد. در خصوص محضر شرع، امیر با شناخت دقیق از وضع موجود می‌بایست چند مسأله اصلی را حل می‌نمود. این مشکلات هم به محتوا و هم به ساختار وضعیت محاکم شرع مربوط می‌شد. وجود تعداد زیاد و متعدد محاکم شرع که در رأس آنها، مجتهد یا شیخ‌الاسلامی وجود داشت، امکان صدور احکام متناقض بر اساس اقوال ضعیف و شاد یا حتی طرح دعوی مجدد در محکمه‌ای دیگر از مشکلات جدی محاکم شرع بود. چنانکه گفته شده: "شخص ملایی، شهادت ناحق در حق مدعی داده و رشوت گرفته بود، و بعد از آن در حق مدعی علیه هم، در بطلان همان ادعا شهادت داده بود. امنای دیوانخانه مبارک، این گزارش را معلوم کرده، آخوند مزبور را تنبیه نمودند و بعد عمامه از سرش برداشته و کلاه بر سرش گذاشتند که شخص غیر امین در سلک امنای دین منسلک نباشد (اتحادیه و روحی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۳۷۷).

در آن زمان، اجرای احکام محاکم شرع توسط حاکم یا متولی دادگاه عرف صورت می‌گرفت اما بودند روحانیون و مجتهدانی که دارای نوکر، طرفدار و لوطی بودند که در صورت نیاز، شخصاً اجرای حکم می‌نمودند. امیر از میان تعدادی محکمه عرف، یک محکمه را نسبت به دیگران برتری داد و آن را به یکی از فقیهان نامدار زمان بنام عبدالرحیم بروجردی سپرد (اقبال، ۱۳۹۲: ۱۶۸) و بعد از اینکه ایشان در حکمی مربوط به نزدیکیان امیر، صداقت به خرج نداد و مجدداً در پی ناسخ و منسوخ رفت، از چشم امیر افتاد و به جای او، شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العرافین جایگزین شد. فردی که بعدها آشنایش با امیر، عمیق‌تر شد و هم او، مسئول اجرای وصیت امیر گشت (اصفهانیان و روشنی، ۱۳۸۸: ۳۶) برتری محکمه‌ای خاص بر محاکم دیگر و نوعی ریاست قضایی، فرصت مناسبی بود برای ایجاد شیوه ثابت و جلوگیری از تشتت آرا که در محاکم شرع می‌توانست وجود داشته باشد. نکته حائز اهمیت اینکه مراجعه به شرع مستقیماً صورت نمی‌گرفت و اینکار توسط دیوان عدالت انجام می‌شد و کلیه دعاوی که جنبه شرعی داشت به دیوانخانه رجوع شده و دیوان آن را به محکمه شرع ارجاع می‌داد. لذا عملاً محکمه شرع از نظر سازمان اداری در رتبه دوم نسبت به دیوان که جنبه عرفی داشت، قرار گرفته بود (آدمیت، ۱۳۹۳: ۳۱۰).

۵. دیوان‌خانه عدالت یا دیوان‌خانه بزرگ شاهی

امیر دیوان‌خانه عدالت را که از قبل وجود داشت توسعه داد و بر قدرت آن افزود. رئیس این دیوان‌خانه را وکیل دیوان‌خانه می‌نامیدند. امیر میرزا محمدخان پسر محمد رضا خان فراهانی را به وکالت آن گمارد. دعاوی ابتدا باید به دیوان‌خانه عدالت ارجاع می‌شدند و دیوان‌خانه در صورت تشخیص شرعی بودن شکایت، آن را به محکمه شرع ارجاع می‌داد (فلور، ۱۳۸۸: ۳۶). بیشتر احکام شرعی، استنباط و برداشت متفاوت مجتهدین از قرآن بود که توسط ماموران حکومتی یعنی دیوان‌خانه اجرا می‌شد و حکومت مجبور بود «که به امر صلاحیت و اختیارات روحانیون در امر قضایی و نفوذ آنها، پیوسته نظارت داشته باشد» (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۷).

در اصلاحات جدید دیوان‌خانه، حکم محکمه شرع در صورت تأیید دیوان‌خانه عدالت، قطعی محسوب می‌شد. بدین ترتیب تا اینجا امیر، هم وضعیت آشفته احکام شرع را سرو سامانی داده بود و هم، محکمه عدالت را که در حقیقت بخشی از سازمان دولت، محسوب می‌شد برای ایجاد

وحدت رویه و نظم، سازمان داده بود. امیر توانسته بود با این الگو، هر دو سازمان قضایی را به هم نزدیک کرده و تسلط دولت را بر آن زیاد نماید. البته این کار حتماً مخالفانی در پی داشت. مخالفانی، دارای موقعیت سیاسی و قضایی که این شیوه جدید می توانست از نقش سیاسی و قضایی آنها بکاهد. تا اینجا دیوانخانه عدالت توانسته بود مجدداً شکل گیرد. اما امیر با تغییراتی، محتوای آن را نیز کامل تر کرد. دیوانخانه عدالت علاوه بر بررسی دعاوی جزائی و عرفی مردم، به مراجعات میان دولت و افراد رسیدگی می نمود. امکان اینگونه شکایت ها قبلاً هم وجود داشت، اما بدلیل عدم برخورد مناسب عموماً انجام نمی گرفت و یا در صورت انجام منتهی به نتیجه نمی شد. اما امیر با جدیت و بخصوص اطلاع رسانی مناسب مانند استفاده روزنامه وقایع اتفاقیه و درج برخی دعاوی میان مردم و دولت در روزنامه، اعلام ظلم و تعدی صاحب منصبان دولتی و حتی اعلام در مناظر، اطمینان را به جامعه بر می گرداند (وقایع اتفاقیه، شماره ۸).

۶. اصلاح دادخواهی اقلیت های مذهبی

دیوانخانه عدالت یادشده در خصوص اقلیت های مذهبی، به خاطر ظلم و تعدی که به آنها می شد، مقرر کرده بود کلیه دعاوی مربوط به جدیدالاسلام ها و اقلیت های مذهبی صرفاً توسط دیوانخانه عدالت مرکزی بررسی شود و "احدی از حکام شرع و عرف ولایات مداخله در این کار نکنند" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۰۷۴). «از قراری که مذکور شد هر روز فیما بین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنه اصفهان رعایای دولت ایران، در باب ارثه مباحثه و مشاجره و گفتگوست. لهنذا قلمی می شود که هرگاه بعد از این چنین امری فیما بین جدیدالاسلام و یهودی دارالسلطنه اصفهان رعایای دولت علیه ایران در باب ارثه، مباحثه و مشاجره اتفاق بیفتد، آن عالیجاه دوستی همراه، مدعی و مدعی علیه را برای رفع مایقال به دیوانخانه بزرگ پادشاهی که در مقر خلافت است، روانه نماید که بعد از تحقیق و غوررسی، آنچه حکم از دیوانخانه مبارکه که مقرون به امضای حکام شرع انور باشد، صادر شود از آن قرار معمول دارند. البته [آن] عالیجاه از قرار نوشته معمول داشته تخلف نمایند» (آدمیت، ۱۳۹۳: ۳۱۱). چند روز بعد از قتل امیر، مرافعه ای میان چند جدیدالاسلام ارمنی و یهودی در باب اصول حقوقی گزارش شده بود که دیوانخانه بزرگ شاهی به آن رسیدگی می کند و ضمن اطلاعیه ای در روزنامه وقایع شماره ۴۳ نیز درج گردید.

۷. تثبیت لغو شکنجه

تا قبل از امیر، شکنجه متهمین و مجرمین امری عادی محسوب می‌شد و این فقط مربوط به محاکم و احکام صادره نبود، بلکه زیر دستان و بردگان نیز چوب و فلک می‌شدند. در زمان محمد شاه، به درخواست دولت روس و انگلیس، پافشاری جهت صدور فرمان منع شکنجه صورت گرفت که حاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۶۲ فرمانی در باب زجر و شکنجه صادر کرد.^۱ تا قبل از تثبیت صدارت و آرامش جامعه، امیر خود نیز از شیوه شکنجه استفاده می‌نمود، ولی به درخواست مجدد نمایندگان روس و انگلیس که خواهان اجرای دستور محمدشاه بودند، بعد از محاجات و مکاتباتی که میان امیر و سفیران صورت گرفت، نهایتاً امیر بعد از ایجاد آرامش و مناسب بودن فضا در، ۱۲۶۶ منشوری را بنام هر یک از حکام، صادر و لغو شکنجه را اعلام نمود (روزنامه وقایع الاتفاقیه، شماره ۳۲): «در این وقت، از قرار شکایاتی که مقروع سمع همایون افتاد، حکام ولایت، مکرر بندگان خدا را خواه به جهت اقرار تقصیری که متهم می‌شوند و خواه محض ابراز جایی که اموالشان پنهان بوده، به شکنجه می‌گذارده‌اند. چنین حرکت، منافی مروت و احکام شرع و خلاف رأی اقدس شهریاری است. لهذا قدغن می‌فرمائیم که به هیچ بهانه متهمین را شکنجه نگذارند. پس از آنکه تقصیر متهمین، ثابت و محقق گردید، به اندازه تقصیرشان، گرفتار همان سزای شرعی و عرفی گردند. حکام ولایات مزبور بهیچ وجه کسی را به شکنجه اذیت نرسانند و مراقب باشند که اگر احدی مرتکب چنین عمل گردد مورد مؤاخذه و سیاست خواهد شد».

۱. «مقرر شده است که گویا حکام ولایات در باب اسناد تقصیراتی که به پاره‌ای آدمها داده می‌شود، به همان اسنادات مدعی و عرضچی آنها پیش حکام به شکایت می‌رود. بی آنکه در باب آن اسنادها و ادعا تحقیق کامل از طرف حاکم بعمل آید، تقصیر و عدم تقصیر آن شخص و صدق و کذب حرف مدعی به صحت و صراحت برسد، حکم به زجر و شکنجه آن شخص می‌کنند و به خلاف شرع و مقتضای عدل و انصاف، اذیت به مردم می‌رسانند. مراتب مزبور خلاف رأی بیضا ضیای اقدس گشته، مقرر فرموده‌اند که قدغن بفرمائیم کسی از حاکم و مباشر او بی تحقیق و تدقیق، جرأت به اذیت بندگان خدا ننمایند. هر کدام از ادعا که از قبیل قتل نفس و دزدی مال معتدبه، و ارتکاب عمل‌های شنیعه و قبیحه باشد، به عالم شرع امین و متدین رجوع کرده، از قرار فتوای شرع عمل نمایند و هر کدام که از قبیل جزئیات است باز به تحقیق کامل، بطور عدالت و انصاف بگذرانند و به متظلمین رضا مندی بدهند و بهیچ وجه من الوجوه، در صدد اذیت مردم بر نیایند که خلاف رأی اقدس اعلی و موجب سیاست و تنبیه خواهد بود».

۸. الغای بست نشینی

از دیگر اقدامات امیر که البته با چالش‌هایی روبرو بود، الغای رسم بست نشینی است. باید دانسته شود که در نظامی که حمایت قضایی اندک و "فضاوت فی المجلس و بدون استیناف انجام می‌شد" (درووویل، ۱۳۴۸: ۲۰۷) و «اتهام فی نفسه در خلاء قانون می‌توانست منجر به انواع و اقسام شکنجه شود، شیوه بست نشینی از معدود شیوه‌های حمایتی محسوب می‌شد. چه اینکه در ایران که قدرت قانون، ضعیف و فساد تشکیلات حکومتی، همه جا را فراگرفته بود، مردم مملکت محتاج روش دیگری بودند که حامی ضعیف باشد و در ضمن، تابع قوانین و ضوابط حکومتی هم نباشد و به همین جهت، پناه گرفتن و تحصن در حریم بقاع مذهبی، ابزار مفیدی بود. چه، حکومتها بخاطر گسترش قدرت خود بر تمام افراد کشور از این مسئله به هیچ وجه دل خوشی نداشتند و روحانیون هم آن را برای حفظ نفوذ خود لازم می‌شمردند و به همین دلیل، همیشه بین حکومت‌ها و روحانیون بر سر وجود پناهندگی مردم در بقاع متبرکه و مذهبی و مسجدها و پاسداری از اینگونه مکان‌ها کشمکش وجود داشت» (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۱). لذا یکی از ابزارهای قدرت اجتماعی روحانیون، بست نشینی بود. مجرمین و متهمین در فضاهایی مانند خانه مجتهدین، امامزاده‌ها و سفارت خانه‌ها بست می‌نشستند. ظاهراً بعد از بست نشینی مردم اصفهان در مسجد شاه و جلوی خان منزل امام جمعه، امیر کبیر طی اعلامیه‌ای که در روزنامه وقایع الاتفاقیه چاپ شده، این رسم را ممنوع کرد (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷: ۷۶). یکی از مخالفان سر سخت امیر، امام جمعه تهران بود که در عرصه قدرت، صاحب نقش بود. ظاهراً امام جمعه در زمان هجوم سربازان فوج قهرمانیه به خانه امیر، نقش دوگانه‌ای را در معرکه بازی می‌کرد: از سویی محرک سربازان بود و از سوی دیگر، نشان می‌داد که می‌خواهد غائله را فیصله دهد (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۵۵). امیر مخالف شدید امام جمعه بود، چرا که هر کس به او مراجعه می‌کرد نامه‌ای در حمایتش می‌نوشت. امیر قدرت او را محدود کرد و کارش را به همان پیش نماز مسجد شاه مختصر ساخت و حتی به فرستاده امام جمعه گفت به او بگو اگر چیز دیگری بنویسی اخراج بلدت می‌کنم (اقبال، ۱۳۹۲: ۱۷۳). امام جمعه کوتاه نیامد و مجدداً سند ورشکستگی یک تن از حاجیان را امضا کرد و بدینوسیله طلبکاران او را از حق خود محروم نمود. بعد از شکایت طلبکاران، امیر ابتدا با کمک چند تن از تجار، دفاتر شخص مدعی افلاس را بررسی می‌کند. تفتیش دفتر نوشتجات نشان از سندسازی و جعل سند می‌کند و باعث سرشکستگی امام جمعه می‌شود. امیر بر اساس حکم

عرف، امر به قتل حاجی داده و اسناد را برای امام جمعه می فرستند. امام جمعه می گوید پیش من به اشتباه، کاری نموده و امیر اضافه می کند در محضری که بشود اشتباه کاری نمود، لیاقت محاکمه نخواهد داشت و تأکید می کند که بجز نماز جماعت در مسجد سلطانی، من بعد حق هیچگونه مداخله در محاکمات و فصل نخواهند داشت. "سپس امام جمعه را که در یک دعوی مهم بدون تحقیق رأی داده بود، با قدرت تام از داشتن محضر شرعی برحذر داشت و دفتر او را تعطیل کرد (اتحادیه و روحی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۱).

۹. کاهش مواجب و حقوق علما

امیر در بدو صدارت مجبور شد که مواجب و حقوق علما را به نصف کاهش دهد. کشاکش میان امیر و دیگر روحانیون در جهت بسط قدرت دولت مرکزی، فقط محدود به امام جمعه تهران نبود. شیخ الاسلام، بزرگ تبریز و پسرش میرزا ابوالقاسم که خانه خود را بست قرار داده بودند، به تهران تبعید شدند و تا زمان امیر، اجباراً در تهران ماندند (اقبال، ۱۳۹۲: ۱۷۵). روحانیت به دنبال قضیه گاوبستی یکی از اماکن مقدس تبریز، چنان شهر را بهم زدند که بلوای عوام درست شد. نهایتاً با اقتدار امیر و شکست شیخ الاسلام، این ماجرا هم به نفع حکومت به پایان رسید (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۶۵).

البته امیر با کلیت روحانیت اینگونه برخورد نداشت. او حضور آنها را منحصرأ در بُعد شرعیات و شریعت و محاکم شرع می دانست و با هرگونه اقدام که باعث کند شدن روند پیشرفت جامعه شود، مخالفت داشت. سرکنسول انگلیس در تبریز به حرف های امیر مبنی بر اینکه مصمم است جلوی نفوذ روحانیت را بگیرد اشاره می کند. رابطه عثمانی با تحولات و نحوه مواجهه آنها با روحانیت، الگویی برای مصلحان ایرانی بود. اما نهایتاً برخورد امیر با روحانیت، از روی حزم بود. هم در نظام قضایی از آنها استفاده می کرد و هم شأن و منزلت و حرمت آنها را حفظ می کرد. نهایتاً در دوره امیر، امور قضایی به سامان شد. هر چند که امر قضا به سمت استقلال از دولت نرفت، ولی تا میزان زیادی از دستگاه اجرایی فاصله گرفت و نقش حکمرانان در آن کمتر شد و از سوی دیگر، برتری یک محکمه خاص می توانست تا حدی به وحدت رویه و کاهش اثرات عدم وجود یک متن حقوقی ثابت، کمک کند. بررسی وضعیت قضایی اقلیت ها، گام اولیه ای بود که می توانست برای حمایت از حقوق آنها مؤثر باشد. بررسی مراعات آنها صرفاً در پایتخت، راه

تعدی و احجاف را بر آنها می‌بست. اطلاع رسانی مناسب، باتوجه به وسایل ارتباط جمعی آن عصر و میزان سواد مردم می‌توانست مردم را با حقوقشان آشنا کند. استفاده از روزنامه، اطلاع رسانی از طریق مساجد و اعلام عمومی توسط جارچیان، تا حدود زیادی در آشنا کردن مردم نقش مؤثر داشت. عدم اجازه ورود به روحانیت و کنترل محاکم شرع و جلوگیری از صدور احکام نقیض بر ایجاد امنیت قضایی مؤثر بود. اعلام ممنوعیت رسم شکنجه و حتی اعلام ممنوعیت برده‌داری، جملگی نشان از تحولاتی دارد که در صورت استمرار می‌توانست نشانه‌هایی از تحول انسانی را بعنوان مقدمه ترقی به همراه داشته باشد. عدالت بعنوان عنصری که عموماً در تمامی نصیحت‌الملوک‌ها، سیاست‌نامه‌ها و حتی متون روشنگرانه نو بر آنها تأکید می‌شد، در زمان امیر در حال شکل‌گیری بود. البته این تحولات بیشتر از آن که درون سازمان حاکمیت نهادینه شود، متأثر از شخصیت امیر بود و طبیعتاً به روال و روند ثابت تبدیل نشد. صدرالتواریخ می‌نویسد: «میرزا تقی خان هم، مانند نادر، عزم ثابت و اصالت رأی داشته است از برای حکم و کلام خود ناسخ قرار نمی‌دادند. هرچه می‌گفت بجای می‌آورد، به‌هیچ وجه حکم او ناسخ نداشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱۹). بی خود نیست که بعد از امیر، درباره او و شیوه‌های عادلانه او حکایت‌هایی نقل شد که بیشتر ساخته و پرداخته عوام و نشان از تأثیر اصلاحات او تا عمق جامعه و طبقات پایین دارد»^۱.

۱. به عنوان نمونه از این دست حکایات به ظاهر غیرواقعی: «یکی از آقازاده‌های تبریز در خیال مسافرت بوطن خویش بود. پول برای مخارج سفر نداشت و پول معتد به از من قرض کرد. بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد. رفتم تبریز. آنچه کردم پول وصول نشد. بمسامحه و ملاحظه می‌گذرانید. آخرش به انکار کشید. با امام‌جمعه که نمیشود طرف شد. عدلیه و محکمه و حاکمی که به او اظهار و تظلم کنم نیست. دوستی داشتم رفتم نزد او. مطلب را باو گفتم، از او استمداد خواستم. گفت میروی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند میگوئی ای امیرکبیر بفریاد من برس. گفتم این امریست محال. امیر در طهران و من در تبریز. و آنکهی طرف شدن من غریب با کسی که امروز رئیس این شهر است، خارج از عقل است. دوستم گفت جز این، راهی نداری. ناچار به آن محل رفته، سه مرتبه به آواز بلند گفتم ای امیرکبیر بفریاد من برس و طلب مرا از این آقا وصول کن. اسم آقای مدیون را هم بردم. بعد از مدتی یعنی بقدری که چاپار تبریز برود بطهران و مراجعت کند، یکروز آقا فرستاد عقب من. رفتم و بالتماس گفتم نصف پول تو را نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش ماه دیگر می‌دهم. قبول کردم. روزی در یکی از کوچه‌های طهران، کوبه امیر نمودار شد. سلامی کردم. فرمود آقا سید احمد شما می‌باشید. عرض کردم بلی. فرمود بعد از آنکه مرا بفریادرسی، طلب کردی البته بفریادت می‌رسیدم. دیگر یأس و حرمان چه بوده. خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر نمودم. فرمود تعجب و تشکری ندارد. تکلیف من دادرسی و رسیدگی به عرایض و اعانت مظلومین است. من بتکلیف خود عمل نمودم. بر کسی منتی ندارم» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۸۰).

اصلاحات قضایی تا عصر سپهسالار

امیر کبیر با ایجاد اصلاحات قضایی، تغییر شکل و ساختار آن و همچنین ایجاد محدودیت برای برخی روحانیون، بدنبال ایجاد نظم آرمانی برای جامعه بود. سازمان اجتماعی ایرانی از گذشته‌ها به شکلی استقرار یافته بود که برای هر کس، جایگاه مشخصی را تعریف کرده بود. کارکرد این هرم اجتماعی و تقسیم کار، حافظ شیرازه جامعه بود. امیر تلاش داشت با اجرای عدالت و جلوگیری از تعرض به رعایا با ایجاد امنیت و آرامش، فرصت بالندگی جامعه را در چارچوب سنت خودش فراهم آورد. در توسعه قضایی او، تغییر شکل نظام تا آن اندازه نیست که بتوان تغییرات بنیادین را در آن را حس کرد. مدل‌های اصلاحی او سابقه داشت. اصلاح و ترمیم دیوان قضا و حتی دیگر دیوانها به کرات اتفاق افتاده بود و هر سلسله با حفظ اصول کلی ابداعات و نیازهای دوره خود را به آن تزریق کرده بود. مثلاً محکمه شرع مانند گذشته وجود داشت، ولی تلاش می‌شد که از هرج و مرج در آن کاسته شده و واجد نظم شود، محکمه عرف نیز به همین منوال است. فقط در راستای تقویت و نظارت دولت برای اعمال نظر و دقت بیشتر در آن اصلاحاتی چند صورت می‌گیرد و سیر حرکت در جهت اصلاحات و تقویت نظام عرفی است. اما دوره سپهسالار رویکردی متفاوت دارد. هم دنیا تغییرات عمده‌ای داشته و هم با متفکران ایرانی مواجهیم که بر اساس آموزهای غربی برای نظام ایران و حاکمیت ایرانی و سازمان قضایی نسخه نویسی کرده‌اند. تغییرات پیشنهادی، بنیادی و خارج از نظم و تغییر درونی گذشته است. مستشارالدوله بعنوان مباشر و نایب عدلیه به کمک سپهسالار می‌آید. ملکم نیز با آنها مکاتبه دارد و حتی آخوند زاده از دور، ناامیدانه، این تغییرات را رصد می‌کند و زنهار می‌دهد. سپهسالار بدنبال قانون عرفی بود و طبیعتاً مانند دیگر اصلاحگران، در عمل با اصولی مثل ویژگی‌های قانون مانند: بدور از تبعیض بودن، عدم تقدیس آن، استقلال دستگاه قضا، روبرو بود. روحانیت بعنوان حاملان تئوری دینی، گذشته از دخالت امور دولت در دستگاه قضا با اصولی مانند اصول زیر کنار نمی‌آمدند: "تقدس نداشتن قوانین بخصوص آنها که مستنبط از شرع است"، "وحی منزل نبودن قوانین، چرا که برخی از قوانین قرآنی بود و وحی محسوب می‌شد. دستگاه قضایی عموماً بخشی از دولت و وابسته به آن بوده و دستگاه قضایی استقلال نداشته است" و "عدم برابری حقوق مسلم و غیر مسلم که فرض بدیهی نظام قضایی موجود بود"

در زمان وزارت سپهسالار، وضعیت نظام قضایی، همانی بود که در دوره امیر کبیر با اصلاحاتی چند ایجاد شده و استمرار یافته بود. اما چون اصلاحات قضایی، نیاز جدی جامعه بود، هیچگاه

فراموش نشد. حتی میرزا آقاخان نوری پیشنهاد داد یک کتاب قانون برای ایرانیان به تقلید از خط شریف گلخانه و قوانین اروپایی تهیه نمایند (فلور، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۴) تا بر اساس آن، نظام قضایی و اداری جامعه را مدیریت نمایند. البته در دوره میرزا آقاخان نوری تحولی صورت نگرفت. شاه نهایتاً بعد از عزل میرزا آقاخان نوری مجدد به اصلاحات علاقه پیدا کرد و در ۱۲۷۵ به راهنمایی میرزا جعفر خان مشیرالدوله که تحصیل کرده انگلستان بود، اقدام به تأسیس یک دارالشورای دولتی نمود. چیزی شبیه هیئت وزیران که دارای شش وزیر بود. یکی از وزرای او نیز وزیر عدلیه بود که در رأس آن، عباسقلی خان معتمدالدوله جوانشیر قرار داشت.

۱۰. ایجاد دیوان تظلمات عامه

شاه در سال ۱۲۷۷ دیوان تظلمات عامه را ایجاد کرد که شبیه همان دیوان مظالم گذشته بود و به پیشنهاد امین الملک، رئیس دارالشورای دولتی برای خارج از تهران "صنادیق عدل" گذاشتند که چاپار دولتی آن را با خود می‌آورد و عرایض را به دست شاه می‌رساند. ظاهراً چون دستورهای آن نیز زیاد جدی گرفته نمی‌شد، شاه طی بخشنامه‌ای امر کرد که در صورت عدم اجرا، تنبیهات لازم را جاری خواهد کرد و به امین‌الدوله تأکید کرد در امر صندوق هیچ کس نباید مداخله کند (امین، ۱۳۸۲: ۵۶)، ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۷ "محض رسیدگی کامل به عرایض ملهوفین و متظلمین" روزهای یکشنبه را جهت دیوان مظالم "سفرراً حضرراً" قرار دادند تا شاه شخصاً به امور "عارضین هر صنف و هر ملت" رسیدگی نماید. تأکید هم نمود این روز ویژه "رفع ظلم از مظلوم است" و کسی نباید "خواهش مواجب و مستمری و تیول" بکند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۳۷۰). در سال ۱۲۷۸ نیز "محض مزید انتظام امور دیوانخانه عدلیه" شاه دستخطی به محمد ابراهیم خان امیر دیوان نگاشت: شاه ضمن تأیید اقدامات مرسوم معتمدالدوله خواست که در اصلاحات او "تغییر و تبدیلی نپذیرد" اضافه کرده بود که "اموراتی که مخصوص" دیوان عدلیه است و تابحال ناتمام مانده "بدون مداخله غیر به اتمام" برساند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۳۹۴).

۱۱. ابلاغ کتابچه دستورالعمل دیوانخانه عدلیه

شاه بعد از ایجاد وزارت عدلیه در سال ۱۲۷۹ مجدداً بدنبال طرح امیر در خصوص تقویت دیوانخانه مرکزی رفت. در همین سال، "کتابچه دستورالعمل دیوانخانه عدلیه اعظم" ابلاغ شد و

طی فرمانی تخطی از آرای آن، در حکم مخالفت با رأی شاه دانسته شد. دیوانخانه مرکزی در حوزه صلاحیت وزیر عدلیه بود و در خصوص دیگر وزارت خانه‌ها نیز اجازه دخالت و تصرف قضایی را داشت. کتابچه دوفصل داشت. یکی، "در تکالیف وزارتخانه‌ها با دیوان عدلیه اعظم" و فصل دو "در تکالیف دیوان عدلیه اعظم با ممالک محروسه". فصل یک مسائل حقوقی میان وزارت خانه‌ها را بررسی می‌کرد: اولاً دیوانخانه حق دارد که طرف شکایت را از هر وزارتخانه به دیوانخانه امضا کند. ثانیاً هر وزارتخانه‌ای که در یکی از پرونده‌های دیوانخانه ذی نفع باشد می‌تواند نماینده‌ای بعنوان ناظر بر جریان رسیدگی آن پرونده به دیوانخانه بفرستد. ثالثاً اگر مراجع اختصاصی وزارتخانه (مانند محکمه تجارت در وزارت تجارت برای حل اختلاف میان بازرگانان و محکمه عسکری در وزارت جنگ برای رسیدگی به تخلفات نظامیان) مستقلاً در پرونده‌ای خاص حق رسیدگی ماهوی به موضوعی را داشته باشد، دیوانخانه باید شخصی را به دادگاه اختصاصی آن وزارتخانه بفرستد و از صحت گردش کار قضایی در آن وزارتخانه اطمینان حاصل کند. رابعاً اگر موضوع پرونده‌ای مابین اختلاف میان دو یا چند وزارتخانه مختلف باشد، رسیدگی به آن از صلاحیت دادگاه‌های اختصاصی وزارتخانه خارج است و باید برای رسیدگی به دیوانخانه ارجاع شود. خامساً علاوه بر دیوانخانه مرکزی در تهران که زیر نظر امیر دیوان اداره می‌شد برای هر یک از شهرهای مستقل باید یک قاضی عرف بنام دیوان بیگی از طرف دیوانخانه مرکزی با حکم مخصوص از طرف شاه منصوب شود تا بر عملکرد تمام مراجع قضایی عرفی و شرعی حوزه مدیریت خود نظارت کند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۴۲۹).

۱۲. سمت و سوی اصلاحات سپهسالار در نظام قضایی

تا زمانی که سپهسالار به وزارت عدلیه و سپس به صدارت رسید، گذشته از فضای داخلی که تغییر را می‌طلبید، فشارهایی جهانی و بهانه‌هایی که از این مسیر وارد می‌شد، از نظر سیاست خارجی نیز ایران و شاه را مجبور به انعطاف می‌کرد. در دوره ناصرالدین شاه، دارالشورای کبری نیز شکل گرفت و تعداد شش وزیر نیز منصوب شدند. اما وزارت عدلیه در این دوره نتوانست بجز "کتابچه دستورالعمل دیوانخانه" که واقعاً دستورالعمل بود تا قانون، کار دیگری نماید. اولین تغییرات ساختاری و محتوایی که بنیان و سازمان عدالت را در ایران ریخت، در دوران سپهسالار اتفاق افتاد و تفاوتش این بود که تا قبل از آن، اگر در دفاع از احقاق حق مظلوم برمی‌آمدند و یا

به متهم اجازه دفاع از خود را می‌دادند، اولاً از سر لطف بود و ثانیاً فاقد هرگونه شکل سازمانی و قانونی بود.

۱۳. تحریر و اجرای مقررات مختلف

در عصر سپهسالار برای اولین بار، شاهد تغییرات هم در جهت نگارش قانون و آئین‌نامه قضایی هستیم. هم سازمان و ساختار قضایی به گونه‌ای تغییر می‌نماید که "وضع قانون و اجرای قانون به هم مخلوط نباشد" (مستشارالدوله، بی تا: ۳۵). دستگاه عدلیه جدید به کوشش سپهسالار و میرزا یوسف مستشارالدوله تأسیس یافت. قوانین نو وضع شد و دستگاه قضاوت استقلال نسبی پیدا کرد و قانون اساسی نوشته شد. مستشارالدوله که با نگارش کتبی چند و از جمله کتاب "یک کلمه" تلاش کرده بود تا قوانین حقوق بشر فرانسه را بر پایه اندیشه‌های اسلامی تبیین نماید، از سویی در جلب نظر روحانیت و دینداران نقش مهمی داشت و اهمیت دیگر کارش، از این روی بود که با تطابق این قوانین با اسلام و نشان دادن عدم مغایرت و ضدیت آنها با اسلام و حتی در مواردی اخذ آنها از اسلام، نگرانی و دغدغه ذهنی مسلمانان را رفع کرد. اگر تا این تاریخ عمدتاً تحولات غرب، ضد اسلام نمایش داده می‌شد. او با ترسیم چهره اسلامی و دینی از این قوانین، فرصت مخالفان و هواداران آنها را کمتر کرد و فرصت استفاده از این قوانین را بهبود بخشید. مستشارالدوله از شارژدافری پاریس برگشت و بعنوان مستشار وزارت عدلیه مشغول به همکاری با سپهسالار شد.

مستشارالدوله بعنوان مستشار عدلیه به معاونت و وضع قوانین پرداخت. آخوند زاده به او پیشنهاد داده بود که روحانیت را از محاکم حذف نماید و نحوه آن را نیز توضیح داده بود (آدمیت، ۱۳۹۴: ۱۶۰). با کمک مستشار در سه ماهه اول، تشکیلات عدلیه جدید گذاشته شد. روزنامه ایران در شماره ۲۹ محرم ۱۲۸۸ خبر می‌دهد که در مدت سه چهار ماهی که از وزارت عدلیه برقرار شده، به ۱۲۷۳ فقره دعوا رسیدگی کرده و گزارش تمام این فقرات را نیز مستشار الدوله همراه با کتابچه مخصوص، تقدیم حضور شاه کرده است (مستشارالدوله، بی تا: ۳۵).

روزنامه وقایع عدلیه بعنوان روزنامه‌ای ویژه این وزارتخانه برپا گردید. در این روزنامه، مژده آزادی و بحث انتقاد داده می‌شد و در یکی از شماره‌ها به صراحت نگاشته بود "مگر از برای بقای ملک و ترقی دولت و تحبیب ملت، وسیله‌ای جز اجرای حقوق بندگان خدا و رفع ظلم هست" در

روزنامه سخن از قوانین مردمی و حقوق ملت نیز به میان می‌آید (راوندی، ج ۸، ۱۳۸۲: ۲۴۲-۲۴۰). شماره اول روزنامه در ۱۲۷۸ انتشار یافت ولی بیش از دو سه شماره بیرون نیامد. آدمیت احتمال می‌دهد بدلیل این توهم که نگویند دولت می‌خواهد قانون نهد، انتشارش را متوقف کردند. شاهد آدمیت، نامه ملکم خان است: "نوشتن قانون در روزنامه عدلیه، چه لازم است که مایه اضطراب و پریشانی مردم می‌شود و بگویند آیا این چه بدعتی است برای ما خیال کرده‌اند و چه رخنه‌ای در آئین ما منظور دارند" (آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۷۴). روزنامه به ساختار جدید پرداخته و طی شش اعلان، وضعیت جدید را توضیح می‌دهد. اعلان اول وزارت عدلیه اعظم در ۱۱۹ ماده که به هفت مجلس تقسیم شده:

* مجلس تحقیق: مجلسی که بررسی را انجام داده و رأی را به وزیر عدلیه اظهار می‌دارد؛
* مجلس قوانین: برای هر امر و هر واقعه قانونی اظهار می‌کند که برای کافه مردم بامساوات نافع و جائز الاجرا باشد؛ * مجلس جنایات: در این مجلس کسانی که صدمه دیده‌اند، رجوع و مجلس، مقصر و تقصیر را شناسایی می‌کند و در جهت صدور حکم شریعت، به محکمه شرع ارجاع می‌شدند.

مجلس اجرا: مسئول اجرای تمامی احکام صادر شده وزارت عدلیه است (رسانه، ۱۳۵۶: ۸۶) در اعلان‌های دوم تا ششم نیز به ترتیب، «نحوه ثبت شکایت»، توجه مردم به احضارنامه‌های چاپی مخصوص و بی‌اعتنایی به اوراق عادی بدون مهر عدلیه، «میزان و نحوه پرداختن حق الزحمه دادگاه»، «تکالیف مجالس اربعه»، «نحوه ابلاغ احضارنامه و اخذ مهر و امضا» (رسانه، ۱۳۵۶: ۸۶). در کنار اصلاحات سازمان وزارتخانه عدلیه، تدوین قانون وزارت عدلیه اعظم وزارتخانه ایران شامل ۱۱۹ ماده در ربیع الثانی ۱۲۸۸ تکوین یافت. بنابر آنچه از اسناد مستشارالدوله رسیده و به همراه ۶ رساله دیگر در ۱۳۹۵/۲۰۱۶ در استانبول به اهتمام علی اصغر حق دار به چاپ رسیده، عنوان آن "قانون عدالتخانه ممالک ایران" است (حقدار، ۱۳۹۵: ۲۸). این قانون شامل ۷ مجلس است که هر مجلس واجد اجزای مشخصی به شرح جدول زیر است:

عنوان مجلس	مجلس احضار	مجلس اصلاح	مجلس دعاوی	مجلس تجارت	مجلس جنایات	مجلس محاکمات	مجلس اجرا
	رئیس منشی محرر دفتردار	رئیس نایب اجزاملصحه منشی دفتردار	رئیس نایب منشی احکام دفتردار محرر محاسب	رئیس نایب منشی دفتردار محرر محاسب	رئیس نایب طیب منشی محرر دفتردار	امین عدلیه منشی محاسب دفتردار محاکمات دفتردار احکام	رئیس نایب منشی دفتردار تحویله‌دار

از آنجا که در تدوین آئین نامه، مستشارالدوله نقش عمده داشته، می‌توان به هشیاری آن بیشتر پی برد. کسی که کتاب یک کلمه را برای تأیید شریعت بر امور عرفی و دستاوردهای نوین نوشته، حتماً هنگام تهیه آئین‌نامه دقت کافی به این امور داشته، آدمیت که نسخه دست نویس مستشارالدوله را داشته تأکید دارد که در نسخه خطی، واژه "مجلس قانون" که در "واقع وضع قانون" بوده که روی آن خط کشیده شده و معمولاً وزارت عدلیه نوشته شده است. یعنی دستگاه قانونگذاری هیئت مستقل جداگانه‌ای نیست، بلکه در قوه مجریه ادغام گشته است. شاید بدین وسیله نمی‌خواستند مرجع مشخص و قانونی و عرفی ویژه نگارش قانون که می‌توانست حساسیت-زا باشد را ایجاد نماید، چرا که قانونگذاری از نظر شرعی باطل بود. با توجه به عدم جدیت ولایات و همچنین اقدامات خودسرانه غیر قانونی که معمول و عرف بود تا حدی که حاکمان خود حکم صادر کرده و شکنجه و اجرا می‌کردند، مقرر شده بود محاکم جزایی صرفاً در محکمه پایتخت صورت گیرد.

در این قانون حق متهم، حق ضمانت، حق رعایت شرایط مجوسین، عدم شکنجه و حتی زندان و جریمه برای رؤسای متخلف عدالتخانه دیده شده بود. نحوه ابلاغ حکم، دقت در نحوه ابلاغ، رعایت مساوات میان دو طرف دعوی و ... ملاحظه گردیده بود. نیز ضمن استقلال عدالتخانه در امور حقوقی محاکم شرع وجود داشتند و مردم می‌توانستند به هر کدام از محضر شرع یا محکمه عرف مراجعه نمایند. هر چند نظر سپهسالار بر آن بود که ملاها مشغول به کار نماز و موعظه باشند و امور آنها به اجرای صیغه و طلاق و حل مسائل شرعی محدود شود و "باید به

حد ذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد" و آخوند زاده نیز قبلاً به حذف روحانیت و گرفتن محاکم از آنها اشاره کرده بود. اما واقعیت‌های جامعه، چیز دیگری را به نمایش می‌گذاشت. همین که بعداً نشریه وقایع عدلیه ادامه نیافت و در نگارش قانون همه جا هوشمندانه از لفظ وضع و نگارش قانون پرهیز شد، تلاش اصلاح‌طلبان را برای حفظ حریم روحانیت و کاهش تزاخم با آنها را نشان می‌دهد. حتی خود متن قانون عدالت‌خانه ایرانی در مسائل حقوقی، مردم را مختار گذاشته بود که به محاکم شرع یا عرف مراجعه نمایند و این در حالی بود که بعد از شاه، بیشترین قدرت و منزلت اجتماعی متعلق به روحانیت بود.

گذشته از این تفکر، سازمان روحانیت در وضعیت موجود تعریف شده و ماندگار بود و هرگونه تحول اجتماعی و سیاسی و فکری می‌توانست برای این وضعیت اعمال محدودیت کند. در کنار اینها نباید از فرصت اعتراض که محل کنش اجتماعی و دینی نیز هست، غفلت کرد. همانگونه که تا چندی پیش برخورد با اقلیت‌های مذهبی و گاهی احاله دادن قحطی و بلای طبیعی به ایشان می‌توانست بلوای عامی درست کرده، کسب قدرت و شهرت برخی روحانیت شود. مظاهر تمدنی جدید نیز فرصتی بود که هم در دسته‌بندی‌های سیاسی و هم بعنوان فرصت جلوه‌گری بدان توجه می‌شد. ملاعلی کنی در مخالفت با قرارداد رویترو و مخالفت آن با شرع نامه نگاشت (تیموری، ۱۳۳۲: ۱۲۵) و این مخالفت‌ها هنگام بازگشت از فرنگ بیشتر و بیشتر شد. انتظار مالی روحانیت از دولت و حاکمیت که عموماً توسط اصلاح‌گران کاهش می‌یافت، از دیگر بهانه‌های مخالفت با آنها بود. لذا شاید ساخت مسجد توسط سپهسالار در کنار باغ سپهسالار، در جهت دلجویی از روحانیت تعبیر شود (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۸۰). اما آنچه مسلم است "وی در مدت سه سال صدر اعظمی، مخالف سرسخت روحانیت از آب درآمد و به سبب روش تحقیرآمیزی که در سفر شاه به اروپا نسبت به شاهدادگان همراه پیش گرفت، و جاهت ملی خود را از دست داد (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۰۷).

البته این قضاوت، آشنا و تا میزان زیادی شبیه قضاوتی است که در خصوص امیرکبیر نیز صورت می‌گرفت. ولی نکته حائز اهمیت، این است که در جامعه ایرانی، قدرت مطلقه در اختیار شاه بود. این قدرت توسط او و به هر میزانی که تشخیص داده می‌شد به زیردستان اداری و ولایات واگذار می‌گردید. بعد از شاه در تقسیم قدرت طبقه روحانی قرار داشت. طبیعی بود که در صورت قدرت گرفتن بخش‌های دیگر، جامعه راهی وجود نداشت، مگر اینکه از قدرت

بخش‌های دیگر کاسته شود. از زمان قائم مقام، این مدل ایجاد شد که سلطنت را از دولت جدا نماید تا عیوب دولت گریبان‌گیر مقام سلطنت نشود. اما این جداسدن در صورتی که دولت می‌خواست مقتدر و قوی شود، ناگزیر به کسب قدرت بیشتر بود و در اینصورت به رقیب سلطنت و روحانیت و توابع آنها تبدیل می‌شد. رابطه شاه با روحانیت عموماً تعریف شده بود و هر کدام حریم یکدیگر را حفظ می‌کردند. شاه به روحانیت مواجب می‌داد و به مجتهدین احترام می‌گذاشت. به اماکن مقدس برای زیارت می‌رفت و نذورات و مراسم مذهبی توسط شاه و خانواده شاه انجام می‌گرفت. موقعیت علما و روحانیون، مساجد و ائمه جماعات بعنوان محل بست پذیرفته شده بود. محاکم شرع به کار خود با استقلال و بر اساس فقه ادامه می‌دادند و صورت بندی ذهنی و فکری جامعه توسط روحانیت هدایت می‌شد.

مانع دیگر سپهسالار در برابر اصلاحات قضایی و یا عبارت بهتر اجرای اصلاحات قضایی تعدی و خودسری حکام بود. سپهسالار برای اعمال "قانون عدالتخانه ممالک ایران" نیاز به توانمندی بیشتر دولت و اقتدار حکومت مرکزی، دیوانخانه و بطور کلی نهاد صدارت و اقتدار آن داشت و نمی‌شد تمام این تغییرات را فقط با توسل به بخشنامه و صدور فرمان اجرا کرد. لذا عملاً حاکمان و والیان در حوزه مسئولیت خود، آن را به مرحله اجرا نگذاشتند و این اقدامات مؤثر نشد. برای همین منظور تلاش شد تا با قوانین دیگر آن را تکمیل نماید. دستورالعمل نظم امور دیوانی و مهام دولتی در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ نگاشته شد که رابطه سلطنت و دولت را مشخص می‌کرد و بند هفتم آن درباره امور قضایی بود. بعد از صدور دستورالعمل نظم امور دیوانی در همان سال ۱۲۸۸ تعلیقه‌ای از سوی صدر اعظم جدید صادر شده و روی سخن آن با مخالفان و بیشتر والیانی بود که ممکن بود با دستاویز شاهزادگی و نسبت خانوادگی و همچنین گذرا بودن این تغییرات حاضر به همکاری نباشند. در این بخشنامه غلاظ و شداد حکام خودسر بشدت تهدید شده بودند. دومین قانون اساسی با عنوان "لایحه تشکیل دربار اعظم" نوشته شد که نحوه تقسیمات دولت و کار وزارتخانه‌ها، تشکیل جلسه و ... را تعیین کرده بود. دستورالعمل کارگزاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم در صفر ۱۲۹۰ تکمیل قانون قبلی خود بود. قانون تنظیمات و حدود حکام و رؤسای قشون و تکمیل مجلس شورای حکومت، نیز چیزی شبیه دولت محلی و مجلس محلی و ولایتی را دنبال می‌کرد و حتی در چند ولایت نیز بصورت آزمایشی انجام شد. سیاست اصلی این قانون، تمرکزگرایی بود. مشخص بود که حکام و والیان به این "سبک جدید" تن

نخواهند داد. قانون تنظیمات در حقیقت ضمن نگارش و تعیین تکلیف برای والیان در چارچوب قانون، راه هرگونه سوء استفاده و اعمال نظر شخص را می‌بست و از تعرض به جان و مال مردم جلوگیری می‌نمود.

۱۴. صندوق عدالت

در سال ۱۲۹۱ شاه دستور داد تا در شهرها "صندوق عدالت" نصب کنند- بقول کرزن تحت تأثیر سفر اول فرنگ- و مجلس تنظیمات حسنه شکل بگیرد. یکی از دلایل عدم موفقیت صندوق عدالت، ممانعت حاکمان و گذاشتن مامور برای جلوگیری از انداختن عریضه به صندوق بود که گمان برده بود کسی در صندوق‌ها چیزی نمی‌اندازد (کرزن، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۰۴) و شاه نیز بعد از مدتی، آن را به فراموشی سپرد. ظاهراً عملکرد ضعیف صندوق عدالت شاه را به این سو برد تا هم برای تبدیل کردن آن به ساختاری جوابگو، بخش اجرایی برای آن تنظیم نماید. لذا عرایض مستقیماً به شاه ارجاع می‌شد و در مجلس تنظیمات حسنه بررسی و رفع ظلم می‌گردید. از دیگر اقدامات ناصرالدین شاه، ایجاد نظمی بعد از بازگشت از سفر اول فرنگ بود.

۱۵. نتیجه‌گیری

در یک تحلیل کلی می‌توان گفت ساختار استبدادی حاکمیت قاجار در برابر اصلاحات قضایی مانند دیگر نوآوری‌ها مقاومت بخرج می‌داد. دوگانه شاه- صدرالاعظم می‌توانست تبدیل به بحران و در نتیجه حذف صدرالاعظم شود. شاه مستبد از طرفی می‌خواست قدرتمند، صاحب ارتش و ترقی و پیشرفت باشد و برای همین، گهگاه بر اساس ضرورت و البته همراهی سفارت خانه‌های خارجی، دست به انتصاب صدر اعظم توانمند می‌زد. ولی از سوی دیگر، قدرتمند شدن صدر اعظم می‌توانست تبدیل به رقیبی برای شاه شود و بخشی از قدرت فعال شاه در این میان به بدنه وزارتخانه‌ها منتقل می‌شد و این برای شاه، قابل تحمل نبود. در این میان، توازنی که هم به نفع شاه و دیگر تاثیرگذاران عرصه قدرت وجود داشت، بهم می‌خورد و در این کشمکش، شاه بعد از تن دادن به اصلاح و قدرتمند شدن وزیر، تحت فشار درونی و بیرونی حمایت خود را از صدارت کم می‌کرد. این الگو برای بیشتر اصلاح‌طلبان ایرانی تا صدر مشروطه در حکومت قاجاری تکرار شد. اصلاحات قضایی نیز قربانی همین وضعیت گردید. عملاً اصلاحات سپهسالار بعد از او استمرار پیدا نکرد و قدرت به روال سابق بازگشت تا حدی که یکی از شعارهای اصلی دوران

مشروطه ایجاد عدالتخانه بود که گذشته از وجود ظلم، ناشی از عملکرد نادرست سیستم قضایی نیز بود.

اصلاحات امیر کبیر در داخل سنت دیوانسالاری ایرانی و بر اساس مقتضیات زمان و فشار کشورهای اروپایی (مانند القای شیوه برده‌داری و شکنجه) انجام می‌گرفت. در این رویکرد سازمان و ساختار قضایی تغییر چندانی نمی‌کرد، محاکم شرع و عرف کماکان وجود داشت و قانون مانند گذشته بر اساس استنباط شرعی علما و روال عرفی انجام می‌گرفت، ایجاد نظم جلوگیری از صدور احکام ناسخ و منسوخ و ایجاد یک دیوان مرکزی که آرا بر اساس آن تنظیم شوند از اصلاحات امیر بود، در این دوره با کوشش‌هایی که به دنبال ایجاد کتابچه قانون و یا متنی که بتوان بر اساس آن انشای حکم کرد و آن را برای همه ولایات ابلاغ و لازم‌الاجرا دانست، مواجهه نیستیم. اصلاحاتی از این دست عموماً توسط وزرا و صدور قدرتمند در دوره‌های متعدد تاریخ ایران صورت گرفته بود و عموماً صدور مقتدر و تمرکزگرا تلاش می‌کردند تا دیوانخانه را نیز مانند بقیه بخش‌های دولت توانمند کرده و تحت نظارت خود درآوردند. در این دوره دیوان و یا قوه قضائیه هنوز بخشی از دولت است. نهاد اجرا و نهاد قضایی از هم جدا نیستند. درست است که امیرکبیر امکان شکایت از مأموران دولتی را فراهم می‌آورد ولی این با تفکیک قوا تفاوت دارد. اما تحولات دوره سپهسالار عمیق‌تر و بر اساس حقوق عرفی تهیه و تنظیم شده است. تفکیک قوه اجرائیه از قضائیه مد نظر بوده و برای متهمین نیز حقوقی قائل بودند، ساختار سازمان قضایی اصلاح زیر بنایی شده و توسعه نیز می‌یابد و در مسیر عوض شدن گام بر می‌دارد.

گذشته از اینکه امیر و سپهسالار در اصلاحات قضایی خود بدنبال احقاق عدالت بودند، به نظر می‌آید که دو رویکردهای متفاوت داشتند. امیر به دنبال اجرای عدالت به معنای سنتی آن و ایجاد شرایط زیست‌سیاسی، اقتصادی جامعه ایرانی بر همان مبنای گذشته بود. عدالت برای او فرصتی بود که زمینه‌های رشد جامعه و آرامش رعیت، بهبود کشاورزی، تولید و در نتیجه مالیات و مالیه بهتر را برای ایجاد ارتش توانمندتر به همراه می‌آورد و استقلال ایران در ابعاد مختلف آن حفظ می‌گردید. اصلاحات او در زمینه قضایی نیز از همین دست است. حکایات متعددی که از او در اجرای قوانین و مجازات سرکشان نقل شده، گذشته از صحت و سقم و یا اسطوره‌ای و افسانه‌ای بودن آن،^۱ همه نشانی از همین واقعیت دارد که اجرای عدالت حتی با استفاده از روش‌های سخت

۱. به عنوان نمونه از این دست حکایات به ظاهر غیرواقعی: «یکی از آقا‌زاده‌های تبریز در خیال مسافرت بوطن خویش بود. پول برای مخارج سفر نداشت و پول معتد به از من قرض کرد. بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد. رفتم تبریز. آنچه کردم

گیرانه و شاید حتی غیر انسانی، پذیرفته شده و مجاز است. اجرای قانون با اشد مجازات و ایجاد رعب و ترس برای قانون شکنان و عدم وجود حقوق قانونی متهمین و مجرمین، عادی و مورد پذیرش است. قانونی که بتواند با رفتارهای غیر انسانی با مجرمین مخالفت نماید وجود ندارد. البته مردم هم از شیوه او استقبال می‌کنند و عدالت و ایجاد امنیت را حتی بر پایه کاهش آزادی‌های مدنی می‌پذیرند.

امیر کبیر با ایجاد اصلاحات قضایی، تغییر شکل و ساختار آن و همچنین ایجاد محدودیت برای برخی روحانیون، بدنبال ایجاد نظم آرمانی برای جامعه بود. سازمان اجتماعی ایرانی از گذشته‌ها به شکلی استقرار یافته بود که برای هر کس، جایگاه مشخصی را تعریف کرده بود. کارکرد این هرم اجتماعی و تقسیم کار، حافظ شیرازه جامعه بود. امیر تلاش داشت با اجرای عدالت و جلوگیری از تعرض به رعایا با ایجاد امنیت و آرامش، فرصت بالندگی جامعه را در چارچوب سنت خودش فراهم آورد. در توسعه قضایی او، تغییر شکل نظام تا آن اندازه نیست که بتوان تغییرات بنیادین را در آن را حس کرد. مدل‌های اصلاحی او سابقه داشت. اصلاح و ترمیم دیوان قضا و حتی دیگر دیوان‌ها به کرات اتفاق افتاده بود و هر سلسله با حفظ اصول کلی ابداعات و نیازهای دوره خود را به آن تزریق کرده بود. مثلاً محکمه شرع مانند گذشته وجود داشت، ولی تلاش می‌شد که از هرج و مرج در آن کاسته شده و واجد نظم شود، محکمه عرف نیز به همین منوال است. فقط در راستای تقویت و نظارت دولت برای اعمال نظر و دقت بیشتر در آن اصلاحاتی چند صورت می‌گیرد و سیر حرکت در جهت اصلاحات و تقویت نظام عرفی است.

پول وصول نشد. به مسامحه و ملاحظه می‌گذرانید. آخرش به انکار کشید. با امام جمعه که نمی‌شود طرف شد. عدلیه و محکمه و حاکمی که به او اظهار و تظلم کنم نیست. دوستی داشتم رفتم نزد او. مطلب را باو گفته، از او استمداد خواستم. گفت می‌روی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند می‌گوئی ای امیر کبیر بفریاد من برس. گفتم این امریست محال. امیر در طهران و من در تبریز. وانگهی طرف شدن من غریب با کسی که امروز رئیس این شهر است، خارج از عقل است. دوستم گفت جز این، راهی نداری. ناچار به آن محل رفته، سه مرتبه به آواز بلند گفتم ای امیر کبیر بفریاد من برس و طلب مرا از این آقا وصول کن. اسم آقای مدیون را هم بردم. بعد از مدتی یعنی بقدری که چاپار تبریز برود بطهران و مراجعت کند، یک‌روز آقا فرستاد عقب من. رفتم و بالتماس گفت نصف پول تو را نقد می‌دهم و نصف دیگر را ششماه دیگر می‌دهم. قبول کردم. روزی در یکی از کوچه‌های طهران، کوچه امیر نمودار شد. سلامی کردم. فرمود آقا سید احمد شما می‌باشید. عرض کردم بلی. فرمود بعد از آنکه مرا بفریادرسی، طلب کردی البته بفریادت می‌رسیدم. دیگر یأس و حرمان چه بوده. خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر نمودم. فرمود تعجب و تشکری ندارد. تکلیف من دادرسی و رسیدگی بعراض و اعانت مظلومین است. من بتکلیف خود عمل نمودم. بر کسی منتی ندارم» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۸۰).

اما نگاه و رویکرد سپهسالار بنظر می آید از این زاویه با امیر متفاوت است. اولاً آزادی عمل امیر را ندارد. جامعه در زمان امیر نسبت به زمان سپهسالار بسیار بسیط تر بود و عوامل اثرگذار بر قدرت او کمتر بودند. سپهسالار به نظر می آید تلاش داشت، از قانون بعنوان دستاویز و موتور محرکه بخش های دیگر جامعه استفاده نماید. ایجاد تغییرات در نهاد قانونگذاری ابزاری بود برای اصلاحات بعدی. اگر به نوشته روشنفکران آن دوره نگاهی بیندازیم، متوجه می شویم که اگر در دوره امیر، قدرت نظامی غرب بیشتر منظور نظر ما بود؛ در این دوره بیشتر صحبت از قانون و قانون خواهی است و بیشتر اصلاح گران از قانون، نظم، انضباط و حمایت قانونی از تحولات و دستاوردها صحبت می کنند. منظور نویسنده کتاب "یک کلمه"، قانون است. ترسیم و توضیح انواع نظام های سیاسی مختلف نیز نشان از تغییر الگو و پذیرش اصل وجود دیگر مدل های قانون حکومت دارد. در این دوره، جامعه و اندیشمندان آن پذیرفته اند که علت اصلی عقب ماندگی ایران ریشه در قانون دارد و طبیعی است که در این وضعیت هر گونه اصلاحی نیز بایست از همین نقطه آغاز شود. نویسندگان این عصر و بعد از آن، خوشبینانه تصور می کردند در صورت نگارش قانون و اجرای آن جامعه ایرانی متحول خواهد شد. لذا این سیر قانون خواهی و اینکه قانون می تواند ما را به ترقی برساند، در زمان سپهسالار بعنوان موتور محرکه در دستگاه قضایی و حمایتی آغاز شد و بعداً نیز در نگارش قانون اساسی به حد اعلای خود رسید، ولی نهایتاً شکست خورد و ماند تا زمان جنبش مشروطه که بار دیگر قانون خواهی، بعنوان ابزار تحول جامعه مطرح و تصویب گردید. لذا در مقایسه اصلاحات نظام قضایی امیر و سپهسالار می بینیم که تمامی رفتارها در بعد ساختار و محتوا از همین فرمول تبعیت می کنند. گذشته از سرفصل های اصلی مانند تمرکزگرایی، استقلال قضایی و که در هر دو نظام دیده می شود، این رویکرد جهت دهی اصلی تغییرات را مشخص می نماید.

منابع

الف) فارسی

- آدمیت، فریدون، (۱۳۸۹)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ ۱۰، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۹۲)، *اندیشه ترقی*، چاپ ۴، تهران: خوارزمی.
- اتحادیه، منصوره و روحی، سعید، (۱۳۸۵)، *در محضر شیخ فضل الله، اسناد حقوقی عصر ناصری*، ۲ جلد، تهران: تاریخ ایران.
- احتشام السلطنه، (۱۳۶۷)، *خاطرات احتشام السلطنه*، سید محمد مهدی موسوی، تهران: چاپ ۲، زوار.
- اقبال، عباس، (۱۳۹۲)، *میرزا تقی خان امیرکبیر*، چاپ ۲، تهران: نگاه.
- امانت، عباس، (۱۳۹۳) *قبله عالم*، حسن کاشاد، چاپ ۵، تهران: کارنامه.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۶۷)، *مرآة البلدان*، عبدالحسین نوایی و میرهاشم محلات تهران: دانشگاه تهران.
- اورسل، ارنست، (۱۳۸۲)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، علی اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برن، رهر، (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، کیکاوس جهاننداری، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پولاک، ادوارد، (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک*، ایران و ایرانیان، کیکاوس جهاننداری، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.
- تیموری، ابراهیم، (۱۳۳۲)، *عصر بی خبری*، تهران: اقبال.
- حقدار، علی اصغر، (۱۳۹۵)، *هفت رساله*، استانبول.
- دروویل، سرهنگ گاسپار، (۱۳۴۸)، *سفرنامه دروویل*، جواد محبی، چاپ ۲، تهران: کتب ایران.
- عبدالرزاق بیگ دنبلی، (۲۰۰۵)، *مآثر السلطانیه*، قاهره: المجلس الاعلی للثقافه.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ۱۲ جلد، چاپ ۲، تهران: نگاه.
- *روزنامه وقایع الاتفاقیه*، (۱۳۷۳)، تهران: کتابخانه ملی.
- بنجامین، س.ج، (۱۳۶۳)، *سفرنامه بنجامین*، محمد حسین کرد بچه، تهران: جاویدان.

- سرنا، کارلا، (۱۳۶۲)، *سفرنامه کارلا سرنا، آدم‌ها و آئین‌ها در ایران*، علی اصغر سعیدی، تهران: کتابفروشی زوار.
- شیل، لیدی، (۱۳۶۸)، *خاطرات لیدی شیل*، حسین ابوترابیان، تهران: چاپ ۲، نو.
- فلور، ویلم، بنایی، امین، (۱۳۸۸)، *نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی*، حسین زندیه، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فلور، ویلم، (۱۳۶۶)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران*، ابوالقاسم سری، ۲ جلد، ج ۱ تهران: توس.
- فلور، ویلم، (۱۳۶۸)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران*، ابوالقاسم سری، ۲ جلد، ج ۲ تهران: توس.
- کرزن، جورج ناتانیل، (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، غلامعلی وحید مازندرانی، ۲ جلد، چاپ ۵، تهران، علمی و فرهنگی.
- مستشارالدوله، (بی تا)، *یک کلمه*، به کوشش باقر مؤمنی، بی جا.
- مستوفی، عبدالله، (۱۳۴۸)، *شرح زندگانی من*، سه جلد، تهران: زوار.
- مینورسکی، (۱۳۳۴)، *سازمان اداری حکومت صفوی*، محمد دبیر سیاقی، تهران: انجمن کتاب.
- ناظم الاسلام کرمانی، (۱۳۸۴)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، چاپ ۷، ۳ جلد، تهران: امیرکبیر.
- واتسن، گرانت، (۱۳۴۰)، *تاریخ قاجار*، عباسعلی آذری، تهران: سخن.
- امین، سید حسن، (۱۳۸۲)، «نظام قضایی ایران از آغاز قاجار تا انقلاب مشروطیت»، پژوهش حقوق عمومی، دوره ۵، شماره ۹.